مجله علمی پژوهش درعلوم انسانی ومطالعات اجتماعی، شماره ۱۷ ، پاییز ۱۳۹۸، ص ۲۴۸-۲۳۱
http://www.jhss.ir

مجله علمی پژوهش در علوم انسانی ومطالعات اجتماعی (سال پنجم)
شماره ۱۷ / پاییز ۱۳۹۸ / ص ۲۴۸-۲۳۱

سیاست ایران در قبال خلیج فارس: پویش تداوم و تغییر

نویسنده:شیرین هانتر[۱]، مترجم: محمدسعید نامداری مقدم[۲]

[۲] کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه رازی کرمانشاه

نویسنده مسئول:

شیرین هانتر

چکیده:

روابط ایران با همسایگان عرب در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس از آغاز انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ در مسیر مارپیچی نزولی بوده است. در ابتدا، علت اصلی این وخامت، ترس دولت‌های عرب از سرایت ایده‌های انقلابی ایران بود که با شعار صدور انقلاب رژیم جدید ایران، همراه با تلاش‌های آن برای تأثیر بر تحول سیاسی درونی دولت‌های خلیج بدتر شد. با این حال، از دهه‌ی ۱۹۹۰ به بعد، علت اصلی تنش‌ها در روابط ایران ـ دولت‌های عرب خلیج فارس، عزم برخی دولت‌های عرب خلیج بویژه عربستان سعودی و امارات برای تضعیف موضع منطقه‌ای ایران و امتیازگیری از آن شد. حذف وزنه‌ی متقابل شوروی در برابر قدرت غرب پس از تجزیه‌ی اتحاد شوروی در دسامبر ۱۹۹۱، و بیگانگی مداوم ایران از غرب، فرصت‌های جدیدی را برای ارتقاء موضع اعراب خلیج به ضرر ایران و دستیابی به هدف تضعیف جایگاه و نقش ایران در منطقه ایجاد کرد. به عنوان بخشی از این استراتژی، دولت‌های عرب خلیج فارس بویژه عربستان سعودی و امارات برای پیشگیری از هر گونه بهبود قابل توجه در روابط ایران ـ غرب کوشیدند. این عزم به بهترین شکل در طول مذاکرات ایران با پنج عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد به اضافه‌ی آلمان (موسوم به ۵+۱) در رابطه با برنامه‌ی هسته‌ای آن در سال‌های ۲۰۱۵-۲۰۱۴ آشکار شد. بویژه عربستان سعودی هر کاری کرد تا از توافق با ایران جلوگیری کند.(۱)

واژگان کلیدی:

خلیج فارس، سیاست خارجی، تداوم، تغییر

از دیدگاه سعودی، قدرت‌های غربی به جای رسیدن به توافق با ایران باید به آن حمله‌ی نظامی می‌کردند؛ نمونه‌ی آن هم، توصیه‌ی ملک عبدالله به ایالات متحده در سال ۲۰۱۰ بود "سر مار [ایران] را قطع کند".[۲] با این حال، شایان تأکید است که همه‌ی دولت‌های عرب خلیج حداقل به اندازه‌ی عربستان سعودی و امارات و در دوران اخیرتر بحرین که تحت نفوذ شدید سعودی است از ایران متفر نیستند. برای مثال، عمان روابط خوبی با ایران دارد. قطر و کویت نیز روابط نسبتاً خوبی با جمهوری اسلامی دارند. با این حال، با توجه به نفوذ عربستان سعودی بر سایر دولت‌های خلیج و الزامات همبستگی عربی، وقتی اختلافات بین ایران و هر دولت خلیج پیش آید، آنها همگی در کنار همقطاران عرب خود در برابر ایران قرار می‌گیرند.

در حال حاضر، آن کشورهای خلیج فارس که روابط متشنجی با ایران دارند، تنش‌ها در روابطشان با ایران را به ویژگی‌های خاص حکومت اسلامی فعلی ایران و فعالیت‌های به‌اصطلاح ثبات‌زدای آن منسوب می‌کنند. روشن است که وجوه خاصی از ایدئولوژی اسلامی و انقلابی ایران، شعارهای انقلابی آن، و برخی از اقداماتش در منطقه، بویژه در طول دهه‌ی اول انقلاب، کمک قابل توجهی به وخامت روابط ایران ـ اعراب خلیج کرد. با این حال، حتی پیش از انقلاب اسلامی، روابط ایران با همسایگان عرب خلیج فارس عاری از اصطکاک نبود. برخی از دلایل تنش‌های مزمن در روابط ایران و اعراب خلیج مربوط به موضوعات خاص از جمله مناقشات ارضی است. اینها شامل اختلاف بین ایران و امارات بر سر جزایر سه‌گانه و ادعای تاریخی ایران در مورد بحرین می‌شوند. اگرچه ایران ادعای خود در مورد بحرین را در سال ۱۹۷۲ رها کرد، اعراب خلیج هنوز ظنین هستند که ایران می‌خواهد حداقل با برانگیختن تغییر در رهبری و به قدرت رساندن حکومت تحت سلطه‌ی شیعه بر این کشور جزیره‌ای سلطه‌ی سیاسی داشته باشد. سایر علل تنش شامل نابرابری‌های جغرافیایی و جمعیت‌شناختی بین ایران و دولت‌های عرب خلیج می‌شوند. ایران از همه‌ی دولت‌های عرب خلیج بسیار بزرگتر و پرجمعیت‌تر است. با این حال، اگر این نابرابری‌ها در بستر کلی‌تر عرب نگریسته شوند، اهمیت خود را از دست می‌دهند. اعراب خلیج بخشی از جهان بزرگتر عرب هستند که چندین برابر بزرگتر و پرجمعیت‌تر از ایران است و آنها می‌توانند روی کمک اعراب هم‌قطار خود در برابر ایران حساب کنند. این واقعیت در طول جنگ ایران ـ عراق (۱۹۸۰-۱۹۸۸) آشکار بود که همه‌ی دولت‌های عرب به استثنای سوریه از عراق حمایت کردند. در واقع، ایران نه فقط با عراق بلکه تقریباً با کل جهان عرب می‌جنگید. گفتگوهای تشکیل ائتلاف نظامی مشترک عربی علیه ایران در سال ۲۰۱۴ و تشکیل ائتلاف ائتلاف کشورهای اسلامی از سوی عربستان سعودی برای مبارزه با آنچه سعودی‌ها مداخله‌ی ایران در یمن می‌دانند، برهان دیگری هستند که روابط ایران ـ خلیج باید در بستر کلی‌تر عرب تحلیل شود.[۳] این ملاحظه بدان معناست که ادعای اعراب خلیج مبنی بر اینکه ایران به خاطر اندازه و جمعیت بزرگترش ذاتاً تهدیدکننده‌ی آنهاست نامعتبر است. به خاطر بستر کلی‌تر عرب، ایران در تعاملات خود با اعراب خلیج باید واکنش بقیه‌ی جهان عرب را به حساب آورد.

ارتباطات اعراب خلیج با بقیه‌ی جهان عرب، روابط ایران ـ خلیج را در برابر فراز و نشیب سیاست درون‌عربی نیز آسیب‌پذیر می‌کند و در عین حال، ماهیت روابط ایران با دولت‌های عرب خلیج بر روابط آن با سایر دولت‌های عرب تأثیر می‌گذارد. به علاوه، روابط ایران ـ خلیج تحت تأثیر پویش سیاست بین‌الملل و سیاست‌های قدرت‌های بزرگ در قبال منطقه‌ی خلیج فارس است.

این عوامل در گذشته بر روابط ایران ـ خلیج سلطه داشتند. در دوران پس از انقلاب نیز آنها عمدتاً به ماهیت روابط ایران با دولت‌های عرب خلیج شکل داده‌اند. با این حال، در دوران پس از انقلاب، ایدئولوژی انقلابی رژیم اسلامی جدید ایران و کوشندگی جمهوری اسلامی در جهان عرب، نفوذ بیشتری در تعیین وضعیت روابط ایران ـ اعراب خلیج اِعمال کرده است.

با وجود این، علیرغم تغییرات قابل توجه، ویژگی‌های گوهری روابط ایران ـ اعراب خلیج بویژه از پایان جنگ ایران ـ عراق در آگوست ۱۹۸۸ تداوم قابل توجه گذشته را نشان می‌دهد. تنها تفاوت این بوده است که به خاطر سیاست خارجی ضدغربی و ضداسرائیلی ایران، و تغییرات سیستمیک ناشی از تجزیه‌ی اتحاد شوروی، اعراب خلیج بویژه عربستان سعودی، ابتکار عمل را در تعیین شکل روابط خود با ایران داشته‌اند.

واکنش اعراب خلیج به انقلاب ایران

از همان آغاز، واکنش اعراب خلیج به انقلاب اسلامی ایران، ترکیبی از بیم و امید بود. از یک سو، اعراب خلیج از جمله عربستان سعودی که از ایستار گاهاً ارباب‌منشانه‌ی شاه آزرده بودند، از خلع او ناراحت نبودند. در واقع، برخی از سیاست‌های عربستان سعودی بویژه تمایل آن به کاهش

چشمگیر قیمت نفت در اجلاس سران بالی اوپک در سال ۱۹۷۶، باعث رکود اقتصادی در ایران در زمانی شد که انتظارات مردم به شدت افزایش یافته بود. این رکود می‌تواند به موفقیت اپوزیسیون ضدشاه با ایجاد حس کلی‌تر نارضایتی در میان مردم عادی کمک کرده باشد. دلیل اصلی اینکه اعراب خلیج در ابتدا از انقلاب اسلامی استقبال کردند، این بود که آنها محاسبه کردند که برای چند سال ایران مشغول مسائل داخلی مربوط به تغییر رژیم، و بنابراین مجبور به تحدید نقش منطقه‌ای و اتخاذ نمای دیپلماتیک کوچکتر خواهد بود. اما، در ضمن، آنها نگران بودند که سقوط سلطنت ایران بتواند الگوی بدی شود و نظام‌های سلطنتی آنها را به خطر اندازد. با این حال، به دلایل زیر، به طور کلی، اعراب خلیج از انقلاب اسلامی استقبال کردند:

۱) مسائل داخلی ایران پس از انقلاب؛

۲) کاهش نقش منطقه‌ای ایران؛

۳) انتظار بازگرداندن جزایر سه‌گانه‌ی خلیج فارس که ادعا می‌کنند متعلق به امارات است از سوی رژیم جدید؛

۴) باور به اینکه حذف سلطنت در ایران، که روابط خوبی با اسرائیل داشت، طرف عرب را در منازعه‌ی اعراب ـ اسرائیل تقویت خواهد کرد. در اینجا، شایان ذکر است که در آن زمان اعراب خلیج هنوز تفاهم و روابط همکارانه‌تری که اکنون با اسرائیل دارند را ایجاد نکرده بودند. بنابراین، آنها تغییر در موضع ایران در رابطه با اسرائیل را مثبت می‌دیدند؛ و

۵) انتظار پذیرش تغییر نام تاریخی خلیج فارس به خلیج [عربی] یا حداقل سازش در مورد نامگذاری خلیج [اسلامی] از سوی رژیم اسلامی و کمتر ناسیونالیست ایران.

تمایلات ضدناسیونالیستی و خصومت با سنن و فرهنگ پیشااسلامی از سوی اسلام‌گرایان ایرانی و تنفر آنها از هر چیز مرتبط با رژیم پهلوی، تا حدودی انتظارات اعراب خلیج را توجیه کرد. به علاوه، حتی گروه‌های ناسیونالیست‌تر و نسبتاً لیبرال نظیر نهضت آزادی مهدی بازرگان، و چهره‌هایی مثل اولین رئیس جمهور ایران یعنی ابوالحسن بنی‌صدر، و وزیر خارجه‌ی بازرگان یعنی ابراهیم یزدی، مثل اسلام‌گرایان هوادار نقش میانه‌روتر ایران در خلیج فارس بودند. در واقع، ترجیع‌بند کل اپوزیسیون ضدشاه این بود که ایران نباید ژاندارم خلیج فارس باشد؛ موضعی که مناسب اعراب خلیج نیز بود.

با این حال، دولت‌های عرب خلیج به زودی به اشتباه بودن چنین انتظاراتی پی بردند. علیرغم ادعای جهانشمولی اسلامی و تمایلات ضدناسیونالیستی، رژیم اسلامی در قبال جایگاه و نقش ایران در خلیج فارس و حتی نام آن به اندازه‌ی سلطنت گذشته حساس بود. به علاوه، در طول دهه‌ی اول انقلاب، رژیم اسلامی با تمایل به صدور انقلاب به فراسوی مرزها، و تنفرش از سلطنت‌ها، به طور کلی، و سلطنت‌های خلیج فارس، به طور خاص، نسبت به رژیم پهلوی، چالش بسیار جدی‌تری برای این سلطنت‌ها بود.

علاوه بر این، سقوط سلطنت با بر هم زدن موازنه‌ی قدرت منطقه‌ای و ایجاد احساس خلأ قدرت در ایران، حکومت‌های عرب رادیکال از جمله عراق صدام حسین، را به قدرت‌نمایی تشویق کرد. در واقع، احساس ضعیف‌شدن ایران، نقش قاطعی در تصمیم صدام حسین به حمله به آن در سپتامبر ۱۹۸۰ ایفا کرد. در آن زمان، اعراب خلیج، ایران را تهدید بزرگتری دیدند. با وجود این، بلندپروازی‌های منطقه‌ای و پان‌عربی صدام نیز منبع نگرانی برای آنها، گرچه فاقد فوریت تهدید انقلابی ایران بود. موجه بودن نگرانی‌های آنها با حمله‌ی صدام به کویت در سال ۱۹۹۱ اثبات شد.

در همین حال، انقلاب، مبانی ایدئولوژیک سیاست خارجی ایران و جهان‌بینی رهبران آن را اساساً تغییر داد و بدین ترتیب منبع جدید تنش را به روابط ایران ـ اعراب خلیج افزود. در ضمن، انقلاب تغییر چشمگیری در ماهیت روابط خارجی ایران و الگوی دوستی‌ها و دشمنی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی آن ایجاد کرد. این تغییرات نیز بر تحول پیوندهای ایران با دولت‌های خلیج تأثیر گذاشت.

مبنای ایدئولوژیک سیاست خارجی جمهوری اسلامی

علیرغم توصیف انقلاب ایران به عنوان اسلامی، ایدئولوژی سیاسی آن و بویژه جهان‌بینی آن بیشتر مرهون منابع غیراسلامی است، مخصوصاً:[۴]

۱) ایده‌های چپ‌گرا. این ایده‌ها تأثیر عمده‌ای بر جهان‌بینی جمهوری اسلامی ایران گذاشته‌اند، تا حدودی به این خاطر که جناح اسلام‌گرایان عمیقاً تحت تأثیر مارکسیسم بود که در دوران پیش از انقلاب گفتمان مسلط در میان مخالفان سلطنت بود. تأکید رژیم اسلامی بر مبارزه‌ی ضدامپریالیستی (استکبارستیزی) بویژه نوع سرمایه‌دارانه‌ی آن، نتیجه‌ی مستقیم این نفوذ است؛

۲) جهان سوم‌گرایی ستیزه‌جو نیز تحت تأثیر ایدئولوژی‌های چپ‌گرا اغلب بُعد ضدامپریالیستی جهان‌بینی رژیم را تقویت کرده است؛

۳) رادیکالیسم عرب نیز به عنوان ایدئولوژی متأثر از ایده‌های مارکسیستی تا حدودی مسئول رویکرد ستیزه‌جوی ایران در قبال اسرائیل و حداقل خصومت اولیه در قبال حکومت‌های عرب محافظه‌کار از جمله در خلیج فارس بوده است. با وجود این، امپریالیسم، صهیونیسم بین‌الملل و ارتجاع عرب (به معنای خلیج و سایر سلطنت‌های عرب) مدتها پیش از انقلاب ایران تثلیث نامقدس چپ عربی را تشکیل داده بود. از آنجا که بسیاری از اسلام‌گرایان و چپ‌گرایان ایرانی در اردوگاه‌های ساف آموزش دیده بودند، این مضامین را پذیرفته بودند؛

۴) عوامل اسلام‌گرا و دیدگاه‌های خمینی. اسلام‌گرایان ایرانی از فدائیان اسلام که تحت تأثیر اخوان‌المسلمین بودند تا گروه‌های جدیدتر، علیرغم شیعه بودن، غرب را مسئول سقوط امپراطوری عثمانی و از این رو تجزیه‌ی جهان اسلام می‌دیدند. این عامل به اضافه‌ی تشکیل دولت اسرائیل دلایل عمده‌ی غرب‌ستیزی اسلام‌گرایان ایرانی بود. پس از جنگ جهانی دوم، به خاطر نفوذ رو به رشد آمریکا در ایران، این غرب‌ستیزی پراکنده بر ایالات متحده متمرکز شد. خمینی در این دیدگاه سهیم بود و تنها راه اعاده‌ی حقوق مسلمانان را احیای اسلام ناب در مقابل به اصطلاح اسلام آمریکایی و وحدت بیشتر مسلمانان می‌دید. گفتن ندارد که او نقش رهبری در این بستر را برای ایران در نظر گرفت. طبیعتاً و الزاماً، چنین دیدگاه‌هایی برای سایر دولت‌های مسلمان از جمله در خلیج فارس تهدیدکننده و غیر قابل پذیرش بودند؛ و

۵) تجربه‌ی تاریخی ایران نیز به ابعاد ضدامپریالیستی ایدئولوژی رژیم کمک کرد. حتی شاه، علیرغم اینکه نوچه‌ی آمریکا تلقی می‌شد، از جهات بسیاری جهان سوم‌گرا و آزرده از نفوذ بیش از حد خارجی در ایران بود. در واقع، این ویژگی تا حدودی مسئول مشکلات او با شرکای غربی ایران در دهه‌ی ۱۹۷۰ بود.[۵]

تأثیر ایدئولوژی جدید بر روابط خارجی ایران

تحت نفوذ ایدئولوژی و جهان‌بینی رهبری جدید ایران، الگوی روابط خارجی کشور دستخوش تغییر چشمگیری شد. در وهله‌ی اول، ایران از کشوری طرفدار غرب به دولتی شدیداً غرب‌ستیز و بویژه آمریکاستیز تغییر کرد. با توجه به اینکه در زمان انقلاب ایران، جنگ سرد هنوز در جریان بود و الگوی روابط بین‌الملل عمدتاً با پارادایم جنگ سرد تعیین می‌شد، این تغییر در موضع ایران بر همه‌ی وجوه دیگر روابط منطقه‌ای و بین‌المللی آن تأثیر گذاشت. ایران به دولتی آشکارا طرفدار شوروی بدل نشد. با وجود این، همان خصومتی که در قبال ایالات متحده و سایر کشورهای غربی و متحدان منطقه‌ای آنها داشت را در قبال اتحاد شوروی و سایر کشورهای بلوک شوروی ابراز نکرد. در نتیجه، پس از انقلاب، روابط ایران با دولت‌های عرب طرفدار غرب، از جمله در خلیج فارس وخیم‌تر شد در حالی که روابط آن با دولت‌های عرب رادیکال نظیر سوریه و لیبی به اضافه‌ی ساف بهبود یافت.

در دهه‌های بعدی، ماهیت روابط ایران با غرب همچنان بر ماهیت پیوندهای منطقه‌ای آن از جمله با دولت‌های عرب خلیج فارس تأثیر گذاشت. روی هم رفته، بیگانگی ایران از غرب به نفع اعراب خلیج کار کرد و مثال آن هم، سال‌های جنگ ایران ـ عراق (۱۹۸۰-۱۹۸۸) و از آن به بعد است. مشکلات ایران با غرب به این معنا هم بوده است که اعراب خلیج بویژه عربستان سعودی و امارات اساساً وضعیت روابط ایران ـ خلیج را

تعیین کردند. به علاوه، همانگونه که پیشتر گفته شد، آنها از سال ۱۹۸۷ برای جلوگیری از آشتی ایران ـ ایالات متحده کوشیده‌اند. همانگونه که قبلاً اشاره شد، آخرین شاهد این سیاست اعراب خلیج، لابی‌گری سعودی علیه امضای توافق در مورد برنامه‌ی هسته‌ای ایران در گفتگوهای ایران و پنج به علاوه‌ی یک بود.(۶)

تداوم با وجود تغییر چشمگیر

با این حال، همانگونه که پیشتر اشاره شد، علیرغم تغییرات چشمگیری که انقلاب در روابط بین‌المللی ایران از جمله در پیوندهای آن با دولت‌های عرب خلیج فارس باعث شد، میزان قابل توجهی از تداوم در روابط ایران ـ خلیج هم به تعبیر مثبت و هم به تعبیر منفی نیز وجود داشته است. دلایل اصلی این وضعیت عبارتند از:

۱) وجود چند اختلاف اساسی بین ایران و دولت‌های خلیج و در واقع بین ایران و سایر دولت‌های عرب، نظیر تفرقه‌های قومی و فرقه‌ای، روایت‌های تاریخی مغایر، نابرابری‌های جغرافیایی و جمعیت‌شناختی و رقابت فرهنگی. تأثیر این عوامل، علیرغم انتظارت پیشتر اعراب که تمایلات ضدناسیونالیستی رژیم جدید و گرایشات پان‌اسلامی آن بسیاری از این اختلافات را خواهد پوشاند، همچنان قابل توجه بوده است. از قضای روزگار، در دوران جمهوری اسلامی، اسلام به جای اینکه منبع مودت عرب ـ ایرانی شود، بیش از دوران سلطنت نیرویی به مراتب تفرقه‌انگیزتر شده و در ۱۵ سال گذشته به منازعه‌ی فرقه‌ای افول کرده است. این تا حدودی بدان خاطر بوده است که انقلاب ۱۹۷۹، علیرغم ادعاهای جهانشمولی اسلامی و باور به تعلق انقلاب ایران به همه‌ی کشورهای مسلمان، بیشتر محصول خاک، تاریخ و روحیه‌ی ایرانی بود و از این رو عمدتاً پدیده‌ای شیعی ولو با نفسیر بدیع و غیرسنتی از شیعه بود. در نتیجه، با نقش‌یابی بیشتر اسلام در سیاست داخلی و روابط خارجی ایران، بُعد فرقه‌ای روابط عرب ـ ایران آشکارتر و بنابراین علت بزرگتر اختلاف و مناقشه شد.(۷) علاوه بر این، علیرغم فلسفه‌ی ضدناسیونالیستی، رژیم اسلامی از برخی از نفوذها بویژه در رابطه با نقش و جایگاه ایران در خلیج فارس در امان نبوده است؛

۲) سیاست ایران در قبال خلیج فارس همواره عمدتاً با ملاحظات امنیتی، اقتصادی و هویتی اساسی به اضافه‌ی میل به کسب مشروعیت برای حضور و نقش آن در منطقه تعیین شده است؛ این ملاحظات اساساً از زمان انقلاب تغییر نکرده‌اند؛ و

۳) روابط ایران ـ اعراب خلیج همواره تحت تأثیر سیاست بین‌المللی کلی‌تر و مهم‌تر از همه رویکرد قدرت‌های بزرگ در قبال منطقه به اضافه‌ی پویش روابط درون‌عربی از جمله مسئله‌ی مناقشه‌ی اعراب ـ اسرائیل بوده است.

عوامل تعیین‌کننده‌ی اساسی سیاست ایران در قبال خلیج فارس

حداقل از اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰، تعدادی از محققان و تحلیل‌گران سیاست ایران در قبال خلیج فارس و دولت‌های عرب آن، ایران را عمدتاً مسئول تعیین جوّ این روابط دانسته‌اند. به علاوه، اکثر این محققان تنش‌ها در روابط ایران ـ اعراب خلیج را عمدتاً به چیزی منسوب می‌کنند که رویکرد توسعه‌طلب و هژمونیک ایران به منطقه می‌نامند. در دوران سلطنت، به‌اصطلاح خودبزرگ‌بینی امپریالیستی شاه و تلقی او از ایران به عنوان ضامن اصلی امنیت منطقه‌ای، علت مشکلات روابط ایران ـ خلیج تلقی می‌شد. پس از انقلاب، این تحلیل‌گران، جستجوی ایران برای هژمونی شیعه در منطقه را مقصر اصلی دانسته‌اند. آنچه پایدار مانده است، ادراک ایران به عنوان ذاتاً هژمونی‌طلب چه به شکل سنن امپریالیستی پارس چه به شکل توسعه‌طلبی شیعه است. در همین حال، این گروه از محققان و تحلیل‌گران اغلب اقدامات واضح‌تر و انضمامی‌تر توسعه‌طلبانه از سوی سایر بازیگران عمده‌ی خلیج فارس نظیر عربستان سعودی را نادیده گرفته یا ناچیز انگاشته‌اند.

اما، در واقع، همه‌ی روابط بین‌دولتی نهایتاً نتیجه‌ی تعامل، منازعه و سازش میان کنشگران گوناگون هستند و هیچ کشور واحدی، حتی یک ابرقدرت، نمی‌تواند وضعیت روابطش با سایر دولت‌ها را کاملاً مستقل از سایر بازیگران تعیین کند. روشن است که حد و مرز استقلال برای دولت ضعیف‌تر مثل ایران بسیار کمتر است، گرچه ایران از جهاتی قوی‌تر از همسایگان عرب خود در خلیج است. از این منظر، ماهیت روابط ایران ـ اعراب خلیج، نتیجه‌ی منافع مغایر، رقابت برای قدرت منطقه‌ای، و نیز گاهی منافع مشترک در برابر دشمنان و چالش‌های مشترک بوده است.

بدین ترتیب، این ایده که ایران به تنهایی مسئول فراز و نشیب روابطش با دولت‌های خلیج یا در واقع هر دولت دیگری بوده است، نامعتبر است. علاوه بر این، روابط ایران ـ خلیج در خلأ رخ نداده است؛ بر عکس، عمدتاً تحت تأثیر پویش متغیر سیاست بین‌المللی و منطقه‌ای بویژه درون‌عربی بوده است.

با وجود این، عوامل سه‌گانه‌ی زیر نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی به رئوس کلی اساسی و پایدارتر رویکرد ایران به خلیج فارس هم به صورت تاریخی و هم امروزه ایفا کرده‌اند و بدین ترتیب نفوذ قابل توجهی در شکل‌دهی به ماهیت این روابط اِعمال داشته‌اند.

امنیت

خلیج فارس تنفس‌گاه ایران است؛ همراه با ساحل دریای عمان، تنها راه دسترسی ایران به دریاهای آزاد است زیرا خزر دریایی بسته یه به بیان دقیق دریاچه‌ای بسیار بزرگ است. به علاوه، تاکنون، تنها بنادر ایران در خلیج فارس به اندازه‌ی کافی توسعه یافته‌اند و بنابراین معبرهای اصلی واردات/صادرات آن را تشکیل می‌دهند. در دهه‌ی ۱۹۷۰، تلاش‌ها برای توسعه‌ی جاسک و چابهار در دریای عمان هم به عنوان پایگاه‌های مرزی نظامی و هم به عنوان پایگاه‌های تجاری آغاز شد اما توسعه‌ی آنها پس از انقلاب متوقف شد. در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، باز تلاش‌هایی برای احیا و گسترش چابهار و جاسک صورت گرفت اما به خاطر مشکلات مالی و سیاسی عمدتاً ناشی از تحریم‌های غربی و تنش‌های ایران ـ غرب، پیشرفت بسیار کُند بوده است.[۸]

با توجه به جایگاه محوری خلیج فارس به عنوان پنجره‌ی ایران به جهان بیرون، اهمیت امنیتی آن برای این کشور واضح است. آنچه جنبه‌ی امنیت خلیج فارس برای ایران را برجسته‌تر می‌کند این است که از لحاظ تاریخی، خلیج فارس میعادگاه حملات به ایران و/یا تلاش برای تجاوز به سواحل آن از سوی قدرت‌های خارجی و نیز مردمان بادیه‌نشین بوده است. روایت‌ها از دوران ساسانی (۲۴۲-۶۴۲ م) در مورد هیئت‌های اعزامی ایرانی نظیر دوران شاپور دوم برای بیرون راندن متجاوزان از جزایر ایرانی، بویژه بحرین، گویای این وضعیت است. بعدها، از قرن پانزدهم، قدرت‌های اروپایی بویژه پرتغال و هلند و سپس بریتانیا بودند که قابل‌توجه‌ترین چالش را علیه موضع ایران در خلیج فارس ایجاد کردند. برای مثال، پرتغال که جزیره‌ی هرمز به اضافه‌ی بوشهر و سایر بنادر ایران از جمله گامبرون را اشغال کرد، محدودیت‌های قابل توجهی بر تجارت دریایی ایران تحمیل کرد.[۹]

پادشاه صفوی، شاه عباس، آخرین پادشاه ایران پیش از قرن بیستم بود که کوشید کنترل ایران بر ساحلش در خلیج فارس را با بیرون راندن پرتغال از بندر گامبرون که بعداً بندر عباس نامیده شد و امروز بزرگترین معبر واردات/صادرات ایران است مجدداً برقرار کند. از قضای روزگار، شاه عباس با کمک بریتانیایی این شاهکار را انجام داد که در تلاش بود تا جایگزین پرتغال در منطقه شود.

دوران طولانی افولی که پس از سقوط سلسله‌ی صفوی در سال ۱۷۳۷ و جنگ خانمان‌سوز متعاقب آغاز شد، کنترل ایران بر سواحلش را سست و آن را از نیروی دریایی مناسب نیز محروم کرد. نادر شاه افشار که بین ۱۷۳۶ و ۱۷۴۷ حکومت کرد، کوشید این وضعیت را بهبود بخشد و برخی پروژه‌های کشتی‌سازی را با هدف تشکیل نیروی دریایی کارآمد آغاز کرد. اما، ترور او و آشوب متعاقب، این تلاش‌ها را متوقف کرد.[۱۰] در دهه‌ی ۱۸۳۰، بریتانیا کنترل نظامی خود بر خلیج فارس را برقرار کرد زیرا ایران فاقد قدرت نظامی و دریایی کافی بود. بریتانیا همچنین جنوب ایران را تحت کنترل دوفاکتوی خود در آورد. در میانه‌ی قرن نوزدهم، صدراعظم اصلاح‌طلب ایران میرزا تقی خان امیرکبیر کوشید تا کشتی‌هایی از ایالات متحده برای جلوگیری از تجاوزات بیشتر بریتانیا به سواحل ایران بگیرد. اما، این تلاش‌ها در دوران صدارت امیرکبیر ناموفق بود.[۱۱]

کنترل بریتانیا بر خلیج فارس بدان معنا بود که روابط ایران با همه‌ی موجودیت‌های ساحل جنوبی خلیج عمدتاً تحت نفوذ سیاست‌ها و اولویت‌های بریتانیاست. بریتانیا بود که دولت‌های فعلی را در سواحل جنوبی خلیج فارس از گروه‌های قبیله‌ای گوناگونِ تحت حکومت خاندان واحد یا چند خاندان تشکیل داد. به طور خلاصه، نظام دولتی حاضر در منطقه‌ی خلیج فارس عمدتاً نتیجه‌ی سیاست‌ها و حتی مهندسی بریتانیاست.

سیاست بریتانیا در خلیج فارس از لحاظ تاریخی برای منافع و موضع ایران مضر بوده است. به عنوان قدرتی امپریالیستی، رویکرد بریتانیا در قبال ایران، به عنوان قدرت منطقه‌ای بالقوه، تضعیف و گاز گرفتن آن چه در سواحل جنوبی چه در مرزهای شرقی بوده است. در مقابل، بریتانیا هوادار

برقراری موجودیت‌های کوچک و بنابراین آسیب‌پذیر در منطقه بوده است که آسان‌تر قابل کنترل باشد. بریتانیا همچنین به صورت سنتی پیگیر سیاست طرفدار عرب در منطقه عموماً به ضرر ایران بوده است. تصمیمات بریتانیا از تقسیم شط‌العرب (اروندرود) که به نفع عراق بود تا واداشتن ایران به ترک ادعای خود در مورد بحرین و نامشخص گذاشتن وضعیت جزایر سه‌گانه‌ی مورد مناقشه، این سیاست اساساً طرفدار عرب بریتانیا را نشان می‌دهد.(۱۲)

این تاریخ تا حد زیادی سوءظن ایران نسبت به حضور قدرت‌های خارجی در خلیج فارس را توضیح می‌دهد. ترجیع‌بند شاه که امنیت خلیج فارس باید مسئولیت "دولت‌های ساحلی" باشد و تکرار آن از سوی رژیم اسلامی، نتیجه‌ی این تاریخ خاص بوده است. بر همین اساس، دولت‌های عرب خلیج که وجود خود را عمدتاً مدیون سیاست‌های بریتانیا هستند، همواره علاقه‌مند به داشتن عناصر خارجی دوست در منطقه بوده‌اند. در مقابل، دولت‌های عرب بزرگتر نظیر مصر بویژه در دوران جمال عبدالناصر و عراق در دوران صدام حسین نیز هوادار عدم حضور قدرت‌های خارجی بودند. با این حال، انگیزه‌ی آنها نه امنیت بلکه میل به دسترسی به ثروت نفتی منطقه بود.(۱۳)

در دوران پس از جنگ جهانی دوم، دغدغه‌ی امنیتی اصلی ایران در خلیج فارس، طرح‌های توسعه‌طلبانه‌ی اتحاد شوروی و فعالیت‌های متحدان منطقه‌ای آن شد. در دهه‌ی ۱۹۶۰ و تا سال ۱۹۷۲، که تغییری در سیاست چین در قبال بهبود روابط با غرب رخ داد، فعالیت‌های چین در منطقه نظیر مداخله در شورش ظفار، نیز برای ایران دغدغه شد. در واقع، ایران برای شکست شورشیان ظفار بدون دریافت هر گونه امتیازی از اعراب به عمان کمک کرد. برخی اعراب حتی کمک ایران به عمان را شاهد ماهیت توسعه‌طلب آن دانستند.

انقلاب‌های طرفدار شوروی در جهان عرب، بویژه مصر (۱۹۵۲)، عراق (۱۹۵۸) و بعداً لیبی (۱۹۶۸) و ظهور گروه‌های ناسیونالیست عرب افراطی، دغدغه‌های امنیتی ایران را تشدید کرد. این حکومت‌ها و گروه‌ها، ایران را دشمن اصلی اعراب و اشغالگر بخشی از به اصطلاح وطن عرب، یعنی اهواز (خوزستان)، می‌دیدند. آنها همچنین به ثروت نفتی خلیج فارس برای تأمین مالی طرح‌های پان‌عربی چشم دوخته بودند.

فعالیت‌های رادیکال‌های عرب، تأثیر منفی بر روابط ایران ـ خلیج گذاشت. دولت‌های عرب رادیکال اجتماعات ایرانی در دولت‌های عرب خلیج نظیر کویت را به تصویر می‌کشیدند که قبل از آل صباح در آنجا بودند تا برای ایجاد فلسطین دیگری برنامه‌ریزی کنند. آنها این کشورها را ترغیب می‌کردند تا با ایران تجارت نداشته باشند. برای مثال، در دهه‌ی ۱۹۶۰، رسانه‌های مصری این خبر را ترویج کردند که ایران دارد به کویت پرتقال اسرائیلی می‌فروشد. به علاوه، رادیکال‌های عرب برای اقناع اعراب خلیج به اقدام طبق دستورالعمل در مورد ایران و سایر موضوعات درون‌عربی، پادشاهی‌های خلیج را تهدید کرده و کمک پولی را به عنوان هزینه‌ی عدم بی‌ثبات‌سازی آنها خواستار شدند.(۱۴) کشورهای عرب رادیکال به تأمین مالیِ هم اپوزیسیون اسلامی و هم اپوزیسیون چپ‌گرای شاه نیز کمک کردند. گروه‌های رادیکال عرب نظیر ساف و جبهه‌ی مردمی آزادی فلسطین مخالفان او را در اردوگاه‌های فلسطینی در اردن و بعداً لبنان آموزش دادند.

اما، در همین حال، چالش مشترک اتحاد شوروی و ناسیونالیست‌های عرب هم برای ایران و هم برای کشورهای خلیج از جمله عربستان سعودی، آنها را نزدیک‌تر کرد و ولو به طور ناقص و موقت، سایر علل اصطکاک را پوشاند.(۱۵)

پس از انقلاب، دغدغه‌ی امنیتی اصلی ایران، پیشگیری از جنبش ضدانقلابی در کشور با حمایت احتمالی دولت‌های منطقه بود. برای دستیابی به این هدف، مثل سایر حکومت‌های انقلابی پیش از خود، ایران در پی صدور انقلاب بود، اگرچه این امر عمدتاً با شعار و پروپاگاندا صورت گرفت تا اقدام نظامی واقعی. با این حال، از قضای روزگار، این فعالیت ترس همسایگان را تشدید کرده و بدین ترتیب به شکلی تناقض‌آمیز احتمال تلاش آنها برای تضعیف رژیم جدید ایران را افزایش داد.

ترس‌های ایران زمانی تحقق یافت که عراق صدام حسین در سپتامبر ۱۹۸۰ حمله‌ی نظامی تمام‌عیاری به ایران کرد. پس از تهاجم عراق، مشغله‌ی اصلی ایران دفاع از وطن بود. همانگونه که پیشتر اشاره شد، همه‌ی دولت‌های عرب به استثنای سوریه از عراق حمایت کردند و اعراب خلیج جنگ عراق با ایران را تأمین مالی کردند. این، تز مطروحه در اینجا را تأیید کرد که روابط ایران ـ خلیج باید در بستر کلی‌تر روابط اعراب ـ ایران نگریسته شود و ارزیابی قدرت نسبی ایران و اعراب خلیج نیز باید در این بستر کلی‌تر محاسبه شود.

دلمشغولی ایران به جنگ با عراق، باعث ترک اهداف انقلابی آن نشد. بر عکس، ایران این اهداف را در زمان و جایی که شرایط مهیا بود پیگیری کرد. بر این اساس، پس از حمله‌ی اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲، ایران از هرج و مرج متعاقب بهره‌برداری کرده و در سیاست داخلی لبنان درگیر شد. ظهور گروه شیعه‌ی لبنانی، حزب‌الله، تا حدودی نتیجه‌ی فعالیت‌های ایران بود.

حضور ایران در لبنان، و مهم‌تر از آن رابطه‌ی ستیزه‌جوی فزاینده‌ی آن با اسرائیل، پیوند بین امنیت داخلی ایران و فعالیت‌های انقلابی آن به عنوان بُعدی از استراتژی دفاعی کلی آن را تقویت کرد.

تحولات خاص در طول جنگ ایران ـ عراق، نظیر جنگ نفت‌کش‌های عراق، و عملیات‌های استفاده از پرچم ایالات متحده برای نفت‌کش‌های کویتی، که در نهایت منجر به مواجهه‌ی نظامی مستقیم بین ایران و ایالات متحده از جمله بمباران سکوهای نفتی ایران از سوی ایالات متحده در سال ۱۹۸۸ شد، بار دیگر اهمیت بسیار بالای خلیج فارس برای امنیت کلی ایران را نشان داد.

منافع اقتصادی

از دیدگاه اقتصادی نیز خلیج فارس از اهمیت بسیار بالایی برای ایران برخوردار است چرا که بخش اعظم منابع انرژی ایران در استان‌های مجاور خلیج یا در فلات قاره‌ی آن واقع شده است.

هویت ملی

علیرغم این اسطوره‌ی مزمن که ایران پیش از به قدرت رسیدن اولین شاه پهلوی (رضا شاه) پارس نامیده می‌شد، خود ایرانی‌ها همواره کشور خود را ایران نامیده‌اند.[۱۶] در واقع، مفهوم ایران‌زمین، با دلالت‌های ارضی و فرهنگی، مضمون پایداری در تاریخ ایران بوده است. یونانی‌ها بودند که ایران را پارس نامیدند، زیرا اولین مواجهه‌ی قابل توجه آنها با ایران در دوران امپراطوری هخامنشی بود که در آن پارس‌ها عنصر مسلط بودند؛ و از آنجا که غرب تاریخ و جغرافیای خود را از یونانی‌ها برگرفته است، این نام برای مدتی طولانی جا افتاد.

نام خلیج فارس نیز به احتمال زیاد ریشه‌ی یونانی دارد، که بعداً از سوی رومی‌ها و سایر جغرافیدانان اروپایی رواج یافت. نام خلیج فارس، با هر ریشه‌ای، از لحاظ هویت ملی ایران و به عنوان نماد مشروعیت حضور منطقه‌ای آن اهمیت زیادی یافته است. به علاوه، این ارزش نمادین، ابعاد امنیتی دارد زیرا با چالش علیه نام خلیج فارس و از این رو مشروعیت حضور ایران، راه برای تجاوز احتمالی به هارتلند ایران نیز باز می‌شود. فراموش نکنیم که صدام حسین بنادر و استان‌های جنوب شرق ایران را "امارات عرب شمالی" می‌نامید. اخیراً برخی رسانه‌ها در دولت‌های خلیج این مضمون را تکرار کرده‌اند.

بنابراین، جای شگفتی نیست که حتی جمهوری اسلامی باید از نامیدن آن به عنوان خلیج اسلامی پرهیز می‌کرد و به اندازه‌ی سلطنت ناسیونالیستی، حساسیت زیادی به تلاش‌های عرب برای تغییر نام آن به خلیج [عربی] نشان می‌داد. این همچنین توضیح می‌دهد که چرا تقریباً همه‌ی ایرانیان صرف نظر از اختلافات و ترجیحات سیاسی و ایدئولوژیک، پیوسته حساسیت شدیدی به این مسئله نشان داده‌اند.

این حساسیت عمومی به نام خلیج فارس به نوبه‌ی خود نشان می‌دهد که حتی جمهوری اسلامی علیرغم سیاست‌های ضدناسیونالیستی، قادر به حذف کامل عناصر قومی و فرهنگی فارسی و فارسی‌شده به عنوان مبنای هویت ملی ایران نبوده است.

طلب مشروعیت

آنچه اغلب به عنوان رفتار امپریالیستی یا هژمونی‌طلب ایران در خلیج فارس تعبیر شده است، چیزی جز تلاش برای کسب شناسایی برای منافع مشروع ایران در منطقه و حق آن برای مشارکت کامل در سیاست و اقتصاد آن نبوده است. با این حال، هر تلاشی از سوی ایران برای حفظ منافع، دفاع از حقوق تاریخی یا تثبیت حضور اقتصادی یا فرهنگی در کرانه‌ی جنوبی خلیج اغلب به عنوان مداخله در امور عرب یا بدتر تلاش برای استعمار طرف عرب خلیج تعبیر شده است.

با وجود این، دولت‌های عرب هم در دروان شاه و هم پس از انقلاب، پیوسته در امور ایران مداخله کرده‌اند، از تأمین مالی و تسلیحاتی مخالفان رژیم تا جنگ اقتصادی با کاهش قیمت نفت، مثل عربستان سعودی، در سال ۱۹۷۶، ۱۹۸۵ و جدیدتر از آن. مثال دیگر، تبدیل عملی بحرین به ضمیمه یا پیوست خود از سوی عربستان سعودی با ایجاد معبری است که این جزیره را به عربستان سعودی پیوند می‌دهد. تأسیس دانشگاه خلیج عربی در بحرین و در عین حال نگاه توأم با سوءظن به هر گونه حضور فرهنگی ایران در این جزیره، مثال دیگر مشروعیت‌زدایی از عامل ایرانی در خلیج فارس است. با این حال، علیرغم دست کشیدن از ادعای تاریخی در مورد این جزیره و علیرغم وجود بحرینی‌های بسیار با تبار ایرانی، ایران است که به عنوان قدرت توسعه‌طلب تلقی می‌شود و نه عربستان سعودی.

برآیند این رویکرد این بوده است که هر اقدام ایران فراسوی مرزهایش حتی صلح‌آمیز از سوی برخی دولت‌های عرب از جمله در خلیج فارس نامشروع تلقی می‌شود و در همین حال، اقدامات مشابه دیگران از جمله اعراب در ایران خیر. برای مثال، گرچه صحبت زیادی در مورد حمایت ایران از گروه‌های گوناگون شیعه در جهان عرب شده است، تاکنون چیزی در مورد فعالیت‌های سعودی و قطر در میان اقلیت سنی ایران و حمایت سعودی و امارات از گروه‌هایی نظیر جیش‌العدل و جندالله بلوچ در ایران گفته نشده است. همین را می‌توان در مورد حمایت آنها از گروه‌های سنی افراط‌گرا نظیر طالبان با مواضع ضدشیعی و ضد ایرانی شدیدشان گفت.(۱۷)

تأثیر نظام سیاسی بین‌المللی

مطالب بالا نشان داد که چگونه آغاز دوران مدرن و انقلاب در ارتباطات دریایی که منجر به حضور فزاینده‌ی قدرت‌های فرامنطقه‌ای بویژه اروپایی در خلیج فارس شد، موضع ایران در منطقه عمدتاً از سوی پویش سیاست بین‌الملل و ماهیت نظام سیاسی بین‌المللی و تأثیر آنها بر زیرسیستم‌های منطقه‌ای تعیین شده است. این واقعیت بدان معنا بوده است که ماهیت روابط ایران و دولت‌های عرب خلیج با کنشگران بین‌المللی مسلط نیز عمدتاً وضعیت روابط آنها را صرف نظر از سایر عوامل از جمله تقسیمات قومی و فرقه‌ای تعیین کرده است. بین سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۹۱، این به معنای ایالات متحده و اتحاد شوروی و از سال ۱۹۹۲، ایالات متحده به همراه نقش فرعی اروپا، روسیه و چین بود.

روابط ایران ـ خلیج در دوران سلطنت

تا دوران پس از جنگ جهانی دوم، روابط ایران با دولت‌های فعلی خلیج در زمره‌ی روابط آن با امپراطوری عثمانی و حکومت بریتانیا بود زیرا دولت‌های فعلی تحت حکومت عثمانی یا بریتانیا بودند. به علاوه، تا تأسیس سلسله‌ی پهلوی در سال‌های ۱۹۲۶-۱۹۲۵، کنترل ایران بر سواحل جنوبی‌اش نسبتاً اندک بود چرا که بریتانیا از طریق نفوذ بر گروه‌های قبیله‌ای و با استفاده از "پلیس جنوب ایران" توانایی حکومت مرکزی ایران برای گسترش فرماندهی‌اش به این منطقه را به شدت تضعیف کرد.

اولین رابطه‌ی رسمی که ایران با یک دولت خلیج برقرار کرد، با عربستان سعودی بود. ایران این کار را حتی پیش از تشکیل رسمی عربستان سعودی در سال ۱۹۳۲ انجام داد. با این حال، به خاطر اختلافات فرقه‌ای، بویژه باورهای وهابی ضدشیعی پایه‌گذاران جدید عربستان، و اولویت‌های داخلی هر دو کشور، روابط دوجانبه محدود گرچه غیرخصمانه ماند.

در دهه‌ی ۱۹۵۰، انقلاب‌های الهامی سوسیالیستی در مصر و عراق، خیزش سوسیالیسم و ناسیونالیسم عربی، و نفوذ رو به رشد اتحاد شوروی در جهان عرب، ایران و عربستان سعودی را نزدیک‌تر کرد. با این حال، اختلافات اساسی آنها و رقابت پنهانشان برای نفوذ منطقه‌ای بلاتغییر ماند. در سراسر دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، ایران و عربستان سعودی برای کنترل نفوذ رادیکال‌های عرب و سایر نیروهای طرفدار کمونیسم همکاری کردند. بر این اساس، آنها در یمن در حمایت از امامت زیدی که مورد چالش مأموران ناصری بود همکاری کردند و همراه با تونس برای وحدت اسلامی به عنوان بدیل سوسیالیسم عربی کار کردند؛ تلاش‌های آنها در پایه‌گذاری سازمان کنفرانس اسلامی به اوج خود رسید.

عقب‌نشینی بریتانیا از شرق سوئز در سال ۱۹۶۸، و عدم تمایل دولت نیکسون به پر کردن خلأ ناشی از عقب‌نشینی بریتانیا، افسار رقابت بین ایران و عربستان سعودی به عنوان متنفذترین بازیگر منطقه را گسیخت. این تحول همراه با ثروت رو به رشد عربستان سعودی و بلندپروازی‌های منطقه‌ای آن، بذر رقابت آن با ایران را نه تنها در خلیج فارس بلکه در آسیای جنوبی نیز کاشت. در سال ۱۹۶۸، عربستان سعودی در پاکستان و

افغانستان با ایران رقابت می‌کرد. منافع دو کشور بر سر قیمت و سطح تولید نفت نیز متفاوت بود و عربستان سعودی به شکل فزاینده‌ای در مورد تلاش‌های ایران برای ارتقاء نیروهای دفاعی سوءظن داشت، گرچه توجیه این موضوع آن بود که اتحاد شوروی عراق بعثی را تا بن دندان مسلح می‌کرد و تهدید بالقوه‌ای برای ایران در مرزهای شمالی نیز ایجاد کرده بود.

علاوه بر این، ایران و عربستان سعودی برای عطوفت آمریکا و تا حدودی موضع متحد محبوب آن در منطقه رقابت می‌کردند. سعودی‌ها از جنگ‌طلبی شاه در مورد قیمت نفت به ضرر او از آمریکایی‌ها استفاده کردند. این، برخی از مقامات آمریکایی نظیر وزیر خزانه‌داری دولت نیکسون، ویلیام سیمون، را به جایی رساند که شاه را نفهم بخوانند. این می‌تواند به تلقی دولت کارتر از شاه به عنوان وبال گردن و نه دارایی نیز کمک کرده باشد. فراموش نکنیم که در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ هیچکس فکر نمی‌کرد که خلع شاه منجر به نوعی حکومت شود که در نهایت در ایران مستقر شد. آنها تنها فکر می‌کردند که یک جمهوری یا نسخه‌ی منعطف‌تر سلطنت در ایران پس از شاه ظهور کند.

حتی رها کردن ادعای تاریخی در مورد بحرین از سوی ایران، به عنوان بخشی از راه‌حل کلی در منطقه که اجازه‌ی برخورداری ایران از جزایر سه‌گانه و بدین ترتیب شکل‌گیری امارات را داد، عربستان سعودی را راضی نکرد. سیاست شاه در برخورد با موضوع بحرین و جزایر سه‌گانه شدیداً ناشیانه بود. با رها کردن ادعا در مورد بحرین بدون رسیدن به تصمیم روشنی در مورد جزایر از سوی بریتانیا، ایران مشکل فعلی را ایجاد کرد. با وجود این، مناقشه‌ی ایران بر سر مالکیت جزایر با بریتانیا بود نه با شیخ‌نشین‌های منفردی که امارات را شکل می‌دهند. از آن زمان، جزایر نه فقط برای دولت‌های خلیج بلکه برای همه‌ی اعراب شُعار شده‌اند. حتی نزدیکترین متحدان عرب ایران مثل سوریه‌ی حافظ اسد و بشار اسد و حکومت عراق پس از صدام از ادعای امارات در مورد جزایر حمایت می‌کنند.

در همین حال، روابط ایران با کویت پس از استقلال آن در سال ۱۹۶۲، علیرغم فشارهای عراق، مصر و گروه‌های فلسطینی بر حکومت کویت برای تحدید پیوندها با ایران، اساساً خوب بود. با وجود این، فشارهای آنها بدان معنا بود که روابط اقتصادی و غیر اقتصادی بین دو دولت کاملاً توسعه نیافته است. در طول دهه‌ی ۱۹۷۰، روابط ایران با امارات، علیرغم موضوع جزایر، و حتی با بحرین نسبتاً خوب بود. دلیل آن می‌تواند این بوده باشد که امارات هنوز دولتی جدید و بی‌تجربه بود که در سیاست بین‌المللی و منطقه‌ای تازه وارد شده بود.

بهترین روابط ایران در این زمان با عمان بود. ایران نقش محوری در کمک به شکست شورشیان ظفار ایفا کرد که این سلطان‌نشین را تهدید می‌کردند، گرچه مخالفت داخلی قابل توجهی با این عملیات‌ها وجود داشت. مخالفان شاه، این اقدام را نشانه‌ی امپریالیسم او و اتلاف خزانه‌ی ملی و جان ایرانیان برای ارضای خودبزرگ‌بینی وی می‌دانستند.

به طور خلاصه، عوامل تعیین‌کننده‌ی روابط ایران با دولت‌های خلیج در دوران سلطنت، ماهیت سیاست بین‌المللی و منطقه‌ای، میزان حضور خارجی در منطقه، ماهیت رقابت‌ها و سیاست درون‌عربی، و سیاست و بلندپروازی متحول دولت‌های منطقه بویژه عربستان سعودی بودند.[۱۸] بویژه، از آنجا که علیرغم برخی تنش‌های نوظهور در روابط ایران با ایالات متحده، هم ایران و هم دولت‌های عرب خلیج در دایره‌ی نفوذ غرب بودند، اختلافات و رقابت‌های آنها تا حدودی مهارشده بودند.

روابط ایران ـ خلیج در دهه‌ی ۱۹۸۰

دهه‌ی هشتاد مظهر بدترین دوران روابط ایران با دولت‌های عرب خلیج فارس است. مثل انقلاب‌های ناصری و بعثی، جمهوری اسلامی تهدید وجودی برای سلطنت‌های خلیج ایجاد کرد. با این حال، این تهدید هرگز تهدید حمله‌ی نظامی مستقیم از سوی ایران نبود. بلکه، ناشی از پیام انقلابی ایران و آسیب‌پذیری‌های درونی دولت‌های عرب خلیج، ترکیب قومی و فرقه‌ای آنها و ماهیت نظام‌های سیاسی داخلی‌شان بود. بر این اساس، برای مثال، کشورهایی مثل عربستان سعودی، کویت و بحرین می‌ترسیدند که جمعیت‌های شیعه‌ی آنها مجذوب پیام انقلابی ایران شوند و از این طریق قدرت آنها را به خطر اندازند. شعارهای خاص رژیم اسلامی و برخی از اقدامات آن نیز ترس اعراب خلیج را تشدید کرد، گرچه وقوع بالفعل فعالیت‌های براندازانه‌ی ناشی از ایران در دولت‌های خلیج بسیار محدود بود.

پس از آغاز جنگ ایران ـ عراق و حمایت مالی و غیرمالی گسترده‌ی اعراب خلیج به صدام حسین، این منازعه اساساً روابط آنها با ایران را تعریف کرد و تأثیر منفی بر پیوندهای آنها با ایران گذاشت. تنها کشور خلیج که ایران با آن روابط غیرخصمانه را حفظ کرد عمان و تا حد کمتری قطر بود.

تأسیس شورای همکاری خلیج در سال ۱۹۸۱ با رهبری عربستان سعودی نیز بر روابط ایران با دولت‌های خلیج تأثیر گذاشت زیرا بُعد منطقه‌ای آشکارتری به مناقشات دوجانبه‌ی ایران با تک‌تک دولت‌های خلیج داد. برای مثال، مناقشه‌ی ایران با امارات از موضوعی دوجانبه بین ایران و امارات به دغدغه‌ی شورای همکاری خلیج تبدیل شد و نه تنها بر روابط آن با امارات بلکه با همه‌ی دولت‌های شورای همکاری خلیج تأثیر گذاشت. به علاوه، شورای همکاری خلیج در واقع نفوذ سعودی بر دولت‌های کوچکتر خلیج به استثنای عمان را رسمیت بخشید و اساساً به عنوان ابزار قدرت سعودی در منطقه عمل کرد.[۱۹]

مضافاً اینکه، ادعای ایران در مورد رهبری جهان اسلام و نه فقط شیعه، عربستان سعودی که خود را رهبر جهان اسلام و به‌اصطلاح پاسدار/متولی اماکن مقدس اسلام می‌بیند را آزرد. عربستان سعودی با ثروت نویافته‌ی خود در صدد حمایت از ادعای رهبری خود و مقابله با ادعاهای ایران تا حدودی با گسترش جدی‌تر نسخه‌ی وهابی اسلام با ابعاد ضدشیعی بسیار قوی آن در سراسر جهان اسلام بود. به طور خلاصه، همچنانکه ایران از نسخه‌ی اسلام انقلابی خود به عنوان بازوی ایدئولوژیک سیاست خارجی‌اش استفاده می‌کرد، عربستان سعودی از وهابیت به عنوان ابزار نفوذ بهره می‌برد. این استراتژی به رقابت سعودی ـ ایران بُعدی دینی داد که در دهه‌های بعدی آشکارتر شد.

روابط ایران ـ خلیج در دوران پس از شوروی

زمانی که ایران در آگوست ۱۹۸۸ با آتش‌بس با عراق موافقت کرد، این کشور به شدت ضعیف شده بود، زیرساخت‌های آن نابود شده بودند، و چند صد هزار جوان خود را از دست داده بود. علاوه بر این، جنگ ضربه‌ی جدی به ایدئولوژی رژیم و توانایی حکومت اسلامی برای ارائه‌ی خدمات اقتصادی و اجتماعی موعود، و از این رو پرستیژ منطقه‌ای آن زد.

در همین حال، عراقی قوی‌تر بدون کاهش هیچیک از بلندپروازی‌هایش در مورد رهبری منطقه و اعراب ظاهر شده بود. در نتیجه، تحت شرایط عادی، دولت‌های خلیج به وقت خود باید به سیاست مطلوب موازنه‌ی ایران و عراق باز می‌گشتند. حمله‌ی عراق به کویت در سال ۱۹۹۱، تمایل اعراب خلیج به روابط بهتر با ایران را افزایش داد. با این حال، وقتی ایران در جنگ بی‌طرف ماند و به ائتلاف ضدصدام نپیوست، اشتیاق دولت‌های خلیج برای روابط بهتر با ایران کاهش یافت. با وجود این، کویت گام‌هایی برای بهبود پیوندها با ایران برداشت. اما آنچه در واقع جلوی بهبود قابل توجه روابط ایران ـ خلیج را، علیرغم سیاست خارجی عمل‌گراتر ایران در طول دهه‌ی ۱۹۹۰، گرفت، فروپاشی اتحاد شوروی و پویش بین‌المللی و منطقه‌ای ناشی از آن بود.

تأثیر سیستمیک فروپاشی شوروی

سقوط اتحاد شوروی در دسامبر ۱۹۹۱، ماهیت دوقطبی نظام سیاسی بین‌المللی را تغییر داد و با افتادن اتحاد شوروی سابق، شامل فدراسیون روسیه، در دام آشوب سیاسی و اقتصادی، ایالات متحده عملاً تنها ابرقدرت باقی‌مانده شد. این موضع نویافته، به نوبه‌ی خود، ایالات متحده را به سیاست‌های درگونی‌طلب‌تر و مداخله‌گراتر بویژه در خاورمیانه تشویق کرد که بهترین نمود آن، سیاست مهار دوگانه‌ی ایران و عراق دولت کلینتون بود.

حتی پیش از اتخاذ استراتژی مهار دوگانه از سوی ایالات متحده، ایران از کل طرح‌های امنیت منطقه‌ای که برای منطقه پس از پایان جنگ ۱۹۹۱ مطرح شدند حذف شد. در مقابل، دولت‌های فرامنطقه‌ای مثل مصر، سوریه، ترکیه و حتی پاکستان حداقل به عنوان مشارکت‌کنندگان بالقوه در ساختار امنیت منطقه‌ای برای خلیج فارس ذکر شدند.

در سطح منطقه‌ای، فروپاشی اتحاد شوروی اهمیت استراتژیک ایران را کاهش داد، یا حداقل ایالات متحده چنین ادراک کرد، و بدین ترتیب تشویق شد که سیگنال‌های عمل‌گراتر ایران را نادیده بگیرد و سیاست منزوی‌سازی و مهار را به عنوان نقطه‌ی مقابل سیاست مشارکت اتخاذ کند. سیاست آمریکایی منزوی‌سازی بین‌المللی و منطقه‌ای ایران، به نوبه‌ی خود، دولت‌های خلیج را به بی‌اعتنایی به کل تلاش‌ها و پیشنهادات ایران برای کاهش تنش‌ها و همکاری در دوران علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی (۱۹۸۹-۱۹۹۷) تشویق کرد.[۲۰] در واقع، اعراب خلیج و نیز مصر مخالف بهبود روابط ایالات متحده ـ ایران بودند زیرا چنین تحولی پرستیژ و نفوذ منطقه‌ای خودشان و مهمتر از آن ارزش آنها برای آمریکا را کاهش می‌داد.[۲۱] برهه‌ی بسیار دشوار در روابط خلیج ـ ایران در سال ۱۹۹۶ با بمب‌گذاری برج‌های خُبَر رخ داد. بمب‌گذاری به گردن ایران و حزب‌الله سعودی افتاد و تقریباً منجر به حمله‌ی نظامی ایالات متحده به ایران شد. با این حال، دولت کلینتون بر خلاف این گزینه تصمیم گرفت تا به رئیس جمهور جدید ایران، سید محمد خاتمی، فرصت پیگیری سیاست‌های میانه‌رواش را بدهد. آنگونه که کاشف به عمل آمد و در مصاحبه با اِی‌بی‌سی مورد تصدیق وزیر دفاع ایالات متحده، ویلیام پِری، قرار گرفت، مجرم نه ایران بلکه القاعده بود.[۲۲]

ریاست جمهوری خاتمی و ماه عسل مختصر ایران ـ خلیج

در می ۱۹۹۷، نامزد اصلاح‌طلب، سید محمد خاتمی، پیروز انتخابات ریاست جمهوری ایران شد و در صدد بهبود روابط بین‌المللی ایران از طریق سیاستی با عنوان تشنج‌زدایی برآمد.

بر خلاف ریاست جمهوری رفسنجانی، این بار غرب از جمله ایالات متحده و نیز کشورهای منطقه و حتی عربستان سعودی حداقل در ابتدا به صورت مثبت‌تری به انتخاب خاتمی واکنش نشان دادند. این واکنش مثبت‌تر سعودی در مشارکت ولیعهد وقت سعودی ملک عبدالله بن عبدالعزیز در اجلاس سران سازمان کنفرانس اسلامی منعکس شد که در دسامبر ۱۹۹۷ برای اولین بار در تهران برگزار شد.

این رویداد مهم چند دیدار از سوی رهبران و مقامات بالای ایران و اعراب خلیج از پایتخت‌های یکدیگر را در پی داشت و به طور کلی منجر به بهبود جوّ روابط ایران ـ خلیج شد. با این حال، هیچ تغییر اساسی در ماهیت این روابط رخ نداد، تا حدودی به این خاطر که انتظار بهبود روابط ایالات متحده ـ ایران و ترک دستورکار انقلابی، بویژه در مناطقی مثل لبنان و فلسطین، در دوران خاتمی تحقق نیافت.[۲۳]

در رابطه با مورد خاص عربستان سعودی، اختلاف نظر درون رهبری سعودی در مورد سیاستگذاری در قبال ایران نیز ایفای نقش کرد. برای مثال، شاهزاده نایف به شدت مخالف پیوندهای بهتر با ایران بود.[۲۴]

دولت بوش، یازدهم سپتامبر و پدیده‌ی احمدی‌نژاد

علیرغم سوءظن‌های پایدار و منافع مغایر، اگر یازدهم سپتامبر و رویدادهای ناشی از آن نبود، روابط ایران ـ خلیج می‌توانست، ولو به کُندی، بهبود یابد.

مهمتر از همه اینکه، یازدهم سپتامبر فرصتی برای نئومحافظه‌کاران آمریکایی ایجاد کرد تا در فرآیند تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایالات متحده دست برتر را پیدا کنند و بر رویکردی نظامی‌تر برای تحقق دستورکار دگرگونی‌طلب آمریکا در خاورمیانه اصرار ورزند. بدین ترتیب، مطابق برخی گزارش‌ها، حتی پیش از آغاز عملیات‌های نظامی افغان در اکتبر ۲۰۰۱، طرح‌های استراتژی تغییر رژیم در عراق، ایران، سوریه ، سودان و لیبی در دست تهیه بودند. این طرح در مورد عراق زمانی اجرا شد که ایالات متحده در مارس ۲۰۰۳ به آن حمله کرد.

با این حال، دشواری‌های پیش روی ایالات متحده در افغانستان و عراق پس از حمله، این کشور را وادار به تعویق طرح حمله به ایران و سوریه کرد؛ ایالات متحده در نهایت همراه با برخی دولت‌های دیگر ناتو در سال ۲۰۰۹ به لیبی حمله کرد. با این حال، ایالات متحده نه هدف تغییر رژیم در ایران و نه استفاده‌ی احتمالی از زور در صورت ضرورت برای تحقق این هدف را رها نکرد. برنامه‌ی هسته‌ای ایران به عنوان ماشه‌ی بالقوه‌ی حمله به ایران مورد استفاده بود.

این رویکرد ایالات متحده در قبال ایران بدان معنا بود که کشورهای خلیج انگیزه‌ای برای پیگیری روابط بهتر با ایران ندارند. به علاوه، برخی دولت‌های خلیج، بویژه عربستان سعودی، در مورد به قدرت رسیدن حکومت اکثریت شیعه در عراق پس از حمله‌ی ایالات متحده عصبانی و نگران بودند. آنها این تحول را ارتقادهنده‌ی موضع منطقه‌ای ایران و مشوق بالقوه‌ی اقلیت شیعه‌ی خود برای مطالبات بهتر اقتصادی و سیاسی می‌دیدند. به عبارت دیگر، رویدادهای عراق دشمنی و رقابت سعودی ـ ایران را بدتر کرد.

در همین حال، به عنوان بخشی از استراتژی مهار ایران، ایالات متحده سیاست تشکیل اتحاد سنی ـ اسرائیلی با تبدیل ایران و شیعیان به دشمن مشترک قبول یا حتی تشویق کرد. این سیاست نیز به بدتر شدن روابط ایران ـ خلیج و وخامت کلی روابط فرقه‌ای در سراسر منطقه کمک کرد.[۲۵]

در بحبوحه‌ی این تحولات، اصلاح‌طلبان ایران در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۵ شکست خوردند و محمود احمدی‌نژاد شهردار کمتر شناخته‌ی تهران رئیس جمهور شد و در صدد اعاده‌ی به‌اصطلاح ارزش‌های اولیه‌ی انقلاب برآمد. در سیاست خارجی، این به معنای میزان حتی بیشتری شعارهای ضدآمریکایی و ضداسرائیلی بود.

با این حال، در رابطه با کشورهای خلیج فارس، احمدی‌نژاد به سیاست مشارکت ادامه داد. وی بیش از حد انتظار برای جلب اعراب خلیج کوشید و به طور گسترده‌ای به دولت‌های خلیج فارس از جمله عربستان سعودی سفر کرد و طرح‌های گوناگونی برای همکاری منطقه‌ای ارائه داد. با این حال، به خاطر بدتر شدن روابط ایالات متحده ـ ایران، ایستار ضداسرائیلی بیش از حد احمدی‌نژاد، و جنگ ۲۰۰۶ لبنان، مقدمه‌چینی‌های با بی‌اعتنایی مواجه شد. در مقابل، برخی کشورهای خلیج، بویژه عربستان سعودی طبق گزارشات به نفع حمله‌ی نظامی به ایران یا به قول ملک عبدالله "قطع سر مار" استدلال کردند. به عبارت دیگر، تقلیل دادن ایران به موضعی که رقابت با بلندپروازی‌های سعودی برای آن ناممکن شود.[۲۶]

سپس، بهار عربی ۲۰۱۱-۲۰۱۰، تلاش برای سرنگونی سوریه‌ی بشار اسد، حمایت ایران از اسد و بدتر شدن جنگ فرقه‌ای در عراق و سوریه، روابط ایران ت خلیج را تیره‌تر کرد. سرکوب شدید اعتراضات مردمی بحرین و مداخله‌ی نظامی سعودی و امارات در این جزیره تحت لوای به‌اصطلاح سپر شبه‌جزیره نیز روابط با ایران را تیره کرد.[۲۷]

ریاست جمهوری روحانی و روابط ایران ـ خلیج

بر خلاف برهه‌های پیشین که به قدرت رسیدن سیاستمدار میانه‌رو در ایران به بهبود نسبی، ولو کوتاه‌مدت، در روابط ایران ـ خلیج منجر شد، انتخاب حسن روحانی میانه‌رو در آگوست ۲۰۱۳ به عنوان رئیس جمهور ایران منجر به هیچگونه بهبودی در روابط ایران ـ خلیج و یقیناً روابط ایران ـ سعودی نشد. دلایل این وضعیت عبارتند از اینکه:

۱) اولویت دولت روحانی، حل مناقشه‌ی هسته‌ای ایران با ایالات متحده و اروپا و بدین ترتیب بهبود روابط با آنها و روسیه و چین بود. در نتیجه، روحانی بر خلاف دولت رفسنجانی، که بویژه مشتاق رابطه‌ی بهتر با دولت‌های خلیج بود، و حتی خاتمی و احمدی‌نژاد، اشتیاق مفرطی برای پیوندهای بهتر نشان نداد و برای دیدار از عربستان سعودی حتی به بهانه‌ی حج تلاش نکرد. حتی وزیر خارجه‌ی ایران، جواد ظریف، از عربستان سعودی دیدار نکرد، گرچه با شاهزاده سعودالفیصل در حاشیه‌ی مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سپتامبر ۲۰۱۴ ملاقات کرد. تنها معاون وزیر خارجه به عربستان سعودی رفت. با این حال، دولت روحانی آمادگی خود برای حل تنش با عربستان سعودی را مشروط به اینکه عربستان سطح مشابهی از علاقه را نشان دهد اعلام کرده است؛

۲) عربستان سعودی مادامی که وضعیت عراق و سوریه حل‌نشده بود، دل و دماغ آشتی با ایران را نداشت. البته، عربستان سعودی همچنان در مورد چشم‌اندازهای توافق هسته‌ای بین ایالات متحده و ایران و عواقب بالقوه‌ی آن برای آشتی تدریجی ایالات متحده ـ ایران عصبانی و نگران بود و نمی‌خواست این کار را برای ایران آسان‌تر کند. در مقابل، عربستان فعالانه برای جلوگیری از توافق با ایران در صورتی که منجر به برچیدن عملی زیرساخت هسته‌ای غیرنظامی ایران نشود، کوشیده است؛

۳) تحولات منطقه‌ای، بویژه جنگ یمن و موفقیت‌های اولیه‌ی گروه‌های شیعه در یمن به عصبانیت عربستان از ایران افزوده است. در همین حال، محکومیت روحانی شیعه‌ی سعودی، شیخ نِمِر النِمِر، به اعدام آزردگی ایران را تشدید کرده است.[۲۸]

روابط ایران با سایر دولت‌های خلیج بر اساس الگوی سنتی پیش می‌رود، یعنی: روابط خوب با عمان، رابطه‌ی پرتنش با امارات و بحرین و رابطه‌ی عادی با قابلیت بهبود با قطر و کویت. با وجود این، رشد سلفی‌گری در کویت و حمایت جدی قطر از گروه‌های ضداسد در سوریه منابع جدید تنش‌های بالقوه با ایران را ایجاد کرده است.

توافق هسته‌ای ایران و بدتر شدن روابط ایران ـ خلیج

در جولای ۲۰۱۵، ایران و ۵+۱ به توافقی رسیدند که پرونده‌ی هسته‌ای ایران را حل و فصل کرد و جواز برداشتن تدریجی تحریم‌های مرتبط با هسته‌ای را داد. عربستان سعودی بسیار عصبانی شد و توافق هسته‌ای را نشانه‌ی خیانت آمریکا به متحدی وفادار دانست. در ضمن، ملک عبدالله عربستان در ژانویه‌ی ۲۰۱۵ درگذشت و شاهزاده سلمان به جای او نشست. با این حال، ملک سلمان بیمار است و قدرت و اقتدار بی‌سابقه‌ای به پسرش شاهزاده محمد داده است. مطابق بسیاری از تحلیل‌ها، شاهزاده محمد برای اقدامات جسورانه مستعدتر و ریسک‌پذیرتر از رهبران پیشین سعودی است.

تأثیر شخصیت او در تصمیمات عربستان سعودی برای جنگ تمام‌عیار علیه جنبش شیعی حوثی در یمن در مارس ۲۰۱۵،[۲۹] و پیگیری دیپلماسی تهاجمی در لبنان و در رابطه با سوریه‌ی بشار اسد منعکس شد.

از آنجا که ایران در برهه‌های گوناگون از حوثی‌ها حمایت کرد، جنگ تمام‌عیار سعودی علیه آنها منجر به وخامت بیشتر روابط ایران ـ سعودی شد. ایران احتمالاً عملیات‌های یمن را بواسطه‌ی نمایش قدرت هوایی عربستان سعودی، هشداری برای خود تلقی کرده است. با این حال، ایران به واکنش به عملیات‌های نظامی سعودی در یمن با افزایش کمک به حوثی‌ها تحریک نشد.

تصمیم سعودی برای اعدام روحانی شیعه‌ی سالخورده، نِمِر النِمِر، در ژانویه‌ی ۲۰۱۶ عواقب جدی‌تری برای روابط ایران ـ سعودی و به طور کلی‌تر ایران ـ خلیج داشت. اعدام او منجر به حمله‌ی برخی عناصر در ایران به سفارت سعودی در تهران شد.[۳۰] این حمله احتمالاً از سوی مخالفان سیاست‌های پرزیدنت روحانی بویژه امضای توافق هسته‌ای صورت گرفته است. در هر صورت، اگرچه ایران متعاقباً ۱۰۰ نفر را در این رابطه بازداشت کرد، عربستان سعودی روابط دیپلماتیک با ایران را قطع کرد.[۳۱] بحرین نیز همین کار را کرد در حالی که کویت، امارات و قطر سطح نمایندگی دیپلماتیک خود در تهران را پایین آوردند و تنها عمان روابط دیپلماتیک کامل با ایران را حفظ کرد. بازتاب این امر، در برخی تلاش‌های میانجی‌گرانه از سوی دولت‌های منطقه نظیر پاکستان و کشورهای اروپایی نظیر آلمان که وزیر خارجه‌اش به ریاض و تهران سفر کرد دیده شد.

به طور خلاصه، در زمان تکمیل این اثر در بهار ۲۰۱۶، روابط ایران ـ خلیج وخیم‌تر شده است. تنها عامل مشوق عبارت بود از اینکه جامعه‌ی بین‌المللی از ریسک‌های رابطه‌ی به شدت خصمانه‌ی سعودی ـ ایران برای کل خلیج فارس و حتی خاورمیانه آگاه‌تر شد.

نتیجه‌گیری و چشم‌انداز

روابط ایران با دولت‌های خلیج عمدتاً تحت تأثیر ملاحظات امنیتی، هویت و مشروعیت بوده است. با این حال، به خاطر نابرابری‌های جغرافیایی و جمعیت‌شناختی بین ایران و دولت‌های خلیج از جمله حتی عربستان سعودی، تلاش‌های ایران از سوی دولت‌های خلیج عمدتاً به عنوان جستجوی هژمونی تعبیر شده است. بی‌تردید، ایران مثل هر قدرت دیگری، علاقه‌مند به ارتقاء حضور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود در منطقه است. اما قدرتمندترین انگیزه‌ی تعیین‌کننده‌ی سیاست آن مرتبط با امنیت بوده است. ایران هرگز هیچگونه طرح و نقشه‌ی ارضی در دولت‌های خلیج نداشت و حتی ادعایش در مورد بحرین را رها کرد. استثنا، دهه‌ی ۱۹۸۰ بود که ایران سیاست ضدوضع موجود و تغییرمحور را در برابر برخی از دولت‌های خلیج از طریق صدور انقلاب پیگیری کرد، کاری که مصر و عراق در گذشته کردند. با این حال، به خاطر سایر اختلافات، واکنش دولت‌های خلیج به اقدامات ایران بسیار تندتر از واکنش به دولت‌های انقلابی عرب بود.

به علاوه، روابط ایران ـ خلیج حتی در بهترین زمان‌ها، تحت تأثیر منفی اختلافات فرهنگی و دینی بوده است. روشن است که وقتی سایر منافع امنیتی و استراتژیک قاطع مطرح بوده‌اند، تأثیر این عوامل را تعدیل کرده‌اند. اما در غیاب چنین منافع مشترکی، یا در صورت بلندپروازی‌های رقیب، تأثیر آنها برجسته شده است.

از لحاظ تاریخی، روابط ایران ـ خلیج تحت تأثیر سیاست قدرت‌های بزرگ و الگوی دشمنی‌ها و اتحادهای بین‌المللی و منطقه‌ای و نیز پویش سیاست درون‌عربی هم بوده است.

تأثیر عوامل خاص نظیر نابرابری‌های جغرافیایی و جمعیت‌شناختی و اختلافات فرهنگی و فرقه‌ای و پویش رقابت برای نفوذ همچنان بر روابط ایران ـ خلیج بویژه عربستان سعودی باقی خواهد بود. با این حال، تأثیر آنها در نتیجه‌ی سیاست بین‌المللی و منطقه‌ای می‌تواند کم یا زیاد شود. در ۲۵ سال گذشته، سیاست بین‌المللی بویژه رویکرد ایالات متحده به ایران، دولت‌های خلیج را به پیگیری سیاست کمتر آشتی‌جویانه در قبال جمهوری اسلامی تشویق کرده است.

تحولات زیر به بهترین وجه به برقراری روابط غیرخصمانه، سازنده و متقابلاً نافع بین ایران و دولت‌های خلیج کمک خواهد کرد:

۱) گشایش و میانه‌روی بیشتر صحنه‌ی سیاسی داخلی ایران؛

۲) بهبود روابط ایالات متحده ـ ایران و به طور کلی ایران ـ غرب. به همین دلیل است که مخالفت سعودی با پیوندهای بهتر ایران ـ ایالات متحده سازنده نیست؛

۳) رویکرد کمتر خصمانه‌ی ایران به اسرائیل؛ و

۴) برقراری نظام امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس با نظارت بین‌المللی که شامل ایران و عراق شود. مثل کاری که نظام‌های مشابه در اروپا کرده‌اند، چنین ترکیبی با حضور ایران وسوسه‌ی بالقوه‌ی آن برای سلطه را مهار خواهد کرد و بدین ترتیب اندازه و جمعیت آن را خنثی خواهد کرد. با این حال، به نظر می‌رسد دولت‌های عرب دل و دماغ حمایت از چنین راه‌حلی را ندارند. بلکه، در صورت صحت گزارش‌ها، آنها در حال تلاش برای شکل دادن به اتحاد نظامی عرب برای مواجهه با ایران هستند.

مثل همیشه، تحول سیاست‌های کنشگران کلیدی بین‌المللی نظیر ایالات متحده، اتحادیه‌ی اروپا، روسیه و چین در قبال منطقه و ایران نیز تأثیر عمده‌ای بر پویش روابط ایران ـ اعراب خلیج خواهد داشت. سیاست قدرت‌های بزرگ در جهت کاهش تنش‌های منطقه‌ای و تشویق همکاری امنیتی میان دولت‌های منطقه، روابط ایران ـ خلیج را بهبود خواهد بخشید. در مقابل، رقابت قدرت‌های بزرگ و استفاده‌ی آنها از نواب منطقه‌ای، تنش‌های موجود را وخیم‌تر خواهد کرد.

یادداشت‌ها

1. See: “Saudi Arabia Funds US TV Commercials Against Iran Nuclear Deal: Report.”, PRESS TV,21 August 2015, also Mohammed Ayoob,” Iran Nuclear Deal Fuels Tensions with Saudi Arabia Inflaming New Conflicts”, Yale Global, 19 January, 2016.

2. “US Embassy Cables: Saudi King Urges US Strike Against Iran.” The Guardian, 28 November 2010 at: http://www.theguardian. com/world/us-embassy-cables-documents/150519.

3. Richard Lebaron, “The Jordan-Morocco Solution for GCC Defense Masks Bigger Issues”, The Atlantic Council, 18 April 2014, at: http://www.antalinticcouncil/blogs/menasource/the-jordan-morocco-solution-for-gcc-defense-masks-bigger-issues.

۴. برای بحث مفصل‌تر این موضوعات بنگرید به:

Shireen T. Hunter, Iran’s Foreign Policy in the Post-Soviet Era: Resisting the New International Order, Santa Barbara, CL: Praeger/ABC/CLIO, 2010, pp. 25–28.

۵. برای بحث سیاست‌ها و گرایش‌های مستقل‌تر شاه بنگرید به:

Shireen T. Hunter, Iran And The World: Continuity in a Revolutionary Decade, Bloomington: Indiana University Press, 1990, pp. 31–35.

6. See: Ishaan Tharoor, “Why Some People Don’t Want to See a Nuclear Deal with Iran” The Washington Post, 24 November 2014 at: http://www.washingtonpost.com/blogs/worldviews/wp/2014/14/11/24/why-some-people-dont.

۷. در مورد تأثیر نقش رو به رشد دین در سیاست داخلی دولت‌های مسلمان در کمک به تنش‌های فرقه‌ای بنگرید به:

Shireen T, Hunter, “The Regional and International Politics of Rising Sectarian Tensions in the Middle East and South Asia”, ACMCU Occasional Paper, July 2013.

۸. پایگاه دریایی در سال ۲۰۰۸ در جاسک تأسیس شد و دولت روحانی باز توسعه‌ی جاسک و چابهار را اولویت داد. اما باز هم پیشرفت بستگی به قابلیت دسترسی سرمایه‌گذاری‌ها خواهد داشت.

۹. در مورد سیاست پرتغال بنگرید به:

Hadi Hassan, A History of Persian Navigation, London: Methuen, 1928, p. 147.

۱۰. برای جزئیات بنگرید به:

Ibid.

۱۱. این درخواست در بستر تلاش‌های ایران برای جلب کمک آمریکا برای تدارک وزنه‌ی متقابل در برابر نفوذ بریتانیا و روسیه در کشور بود:

Abraham Yeleson, United-States-Persian Diplomatic Relations, 1833–1921, New Brunswick, NJ: 1966,

p. 29.

۱۲. در مورد دیدگاه ایران در مورد بحرین بنگرید به:

Fereidoun Adamiyat, Bahrain Islands: A Legal and Diplomatic History, New York: F. A. Praeger, 1955.

۱۳. در مورد دیدگاه ناسیونالیست‌های عرب در مورد نفت خلیج فارس بنگرید به:

Emile Bustani, Marche Arabesque, London: R. Hale, 1961, Also David Hirst, Oil and Public Opinion in the Middle East, London: Faber& Faber, 1966.

۱۴. برای جزئیات بنگرید به:

David Holden, Farewell to Arabia, London: Faber & Faber, 1966.

15. Judith Perera, "Together Against the Red Peril: Iran and Saudi Arabia, Rivals for Super Power Role", The Middle East, No.43, May 1978.

۱۶. اولین ارجاع به ایران در کتاب مقدس زرتشتیان، اوستا، بود. آنجا، وطن اسطوره‌ای ایرانیان ایران‌ویج نامیده می‌شود.

۱۷. در سال ۲۰۰۹، رسانه‌های ایرانی گزارش کردند که ۴۰۰۰ وهابی برای تحریک جمعیت سنی وارد ایران شدند. سایر گزارش‌ها نشان داد که سفارت سعودی در تهران برای وهابی‌های ایران نماز جمعه برگزار کرد. این گزارش‌ها می‌تواند صحیح نباشد، اما سعودی‌ها برای نفوذ بر سنی‌های ایران از جمله رهبران دینی نظیر مولوی عبدالحمید در زاهدان می‌کوشند.

"Cahahr Hezar Wahhabi Vared Iran Shodand" (Four Thousand Wahhabis Entered Iran" Entekhab News, 19 February, 2009, Also, "Namaz Jomeh e Wahhabioun Dar Tehran Kojast?" (Where Is the Wahhabis Friday prayers held?), Entekhab News, 22 February 2009.

۱۸. برای تحلیل خوبی از روابط ایران ـ خلیج در این دوران بنگرید به:

Sepehr Zabih & Shahram Chubin, Iran's Foreign Relations: A Developing Country in a Zone of Great Power Rivalry, Berkeley: University of Berkeley Press, 1974.

۱۹. برای جزئیات بیشتر بنگرید به:

Iran And the World, pp. 114–22.

۲۰. برای جزئیات بنگرید به:

Shireen T. Hunter, Iran's Foreign Policy in the Post-Soviet Era, Resisting the New International Order, Santa Barbara, California: Praeger, 2010, pp. 196–8 pp. 195–6.

21. See: Shireen T. Hunter, "U. S. Allies Won't Like Détente With Iran", Los Angeles Times, 10 August 1989.

۲۲. مصاحبه در اینجا قابل دسترسی است:

http://www.upi.com/Security_Terrorism/Briefing/2007/06/perry_useyediran_attack_after_bombing/7045.

۲۳. برای جزئیات بنگرید به:

Iran's Foreign Policy in the Post-Soviet Era: Resisting the New International Order, pp. 196–8.

24. Ibid. pp. 196–7.

۲۵. از جمله بنگرید به:

Raja Kamal, "Emerging Sunni-Israeli Alliance Holds Hope For Middle East Peace", Belfer Center For International Affairs, Harvard University, 29 March 2009.

26. "US Embassy Cables: Saudi King Urges US Strike On Iran" The Guardian, 28 November 2010, at: http://www.theguardian. com/world/us-embassy-cables-documents/150519.

27. Ethan Bronner and Michael Slackman, “Saudi Troops Enter Bahrain to Help Put Down Unrest”, The New York Times,14 march 2011.

28. “Saudi Cleric Nimr Al Nimr ‘Sentenced to Death’”, BBC NEWS, 16 October 2014.

29. John Queally, “Saudi Arabia Launches Airstrikes as Yemen Civil War Ignites Regional Fire Storm”, Common Dreams, 25 March, 2015 at: http://www.commondream.org/news/2015/03/25/saudi-arabia-la.

30. Ben Hubbard, “Iranian Protesters Ransack Saudi Embassy After Execution of Shiite Cleric”, New York Times, 2 January, 2016.

31. Liz Sly, Saudi Arabia Breaks Diplomatic Ties with Iran as Crisis Intensifies”, Washington Post, 3 January, 2016.